

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و اللعن على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين. رب اشرح لي صدري و يسر لي امرى و احلل عقدة من لساني يفقهوا قولى. اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک عليه و على آباءه فى هذه الساعة و فى كل ساعة ولياً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عيناً حتى تسكنه أرضک طوعاً و تمتعه فيها طويلاً. اولاً تسليت عرض مى کنيم سالروز شهادت حضرت امام موسى کاظم (عليه السلام) را و به روح مقدس آن امام بزرگوار، صلوات و درود و رحمت مى فرستيم، و پيشاپيش فرا رسيدن عيد مبعث را هم تبریک عرض مى کنيم.

موضوع بحث ما «نظام فکرى و معرفتى حضرت آيت الله جوادى آملی» است که ایشان از مفاخر متفکران انقلاب اسلامى ماست. از برجسته ترين فيلسوفان و مفسران و فقهای عصر حاضر هستند که عمر طولانى اى را در نشر معارف و حقائق اسلامى صرف کرده اند و هم عالم بزرگى بودند هم عالم حکيم و اسلام شناس بزرگى بودند و هم یک مجاهد بزرگ که برای نشر و بسط اندیشه های اسلامى در عصر حاضر و خصوصاً در دوره انقلاب اسلامى، تلاش ها و زحمات بسيارى کشيدند و از نهضت مقدس اسلامى به رهبرى حضرت امام خمينى (قدس سره) دفاع جانانه داشتند.

در خصوص بحث منظومه فکرى، فقط در حد یک اشاره گذرا عبور کنيم چون على الظاهر و طبق قاعده در جلسات گذشته در خصوص شاخصه های نظام فکرى، صحبت مفصل و مشبعى شکل گرفته. نظام فکرى عبارت از یک مجموعه منجسم و هماهنگى از معارف و حقائق دينى، حول یک محور است که از یک نقطه، آغاز و به یک نقطه هم ختم مى شود. همچون پيکره اى از شناخت هاست که هر معرفتى در آن، جایگاه ویژه اى دارد. عنصر بسيار مهم در نظام فکرى، اين است که بايد بين معارف آن مجموعه و اجزای متنوع آن مجموعه، سازگارى، انسجام و هماهنگى وجود داشته باشد و همه به سمت یک مقصد و یک غايت، حرکت کند. در یک نظام معرفتى، سلسله اى از مفاهيم و عناصر فکرى هماهنگ و منسجم ارائه مى شود که در اثر انتظام عناصر فکرى و معرفتى، آن نظام کلى معرفتى و نظام تربيتى و نظام اجتماعى در دل خودش جایگاه مناسب را پيدا مى کند.

در خصوص این که داشتن نظام فکری، چه ثمراتی دارد هم می‌شود صحبت‌های طولانی داشت و بحث بسیار مهمی هم هست یعنی هر چه ما روی این موقف، تمرکز کنیم بحث بسیار ارزشمند خواهد بود و لکن ما در درجه دوم، این که نظام فکری را چگونه باید اخذ کرد، به نظر من جا دارد که باز یک مقدمه‌ای در اینجا افزوده بشود و آن هم این است که برای کسب یک نظام معرفتی دقیق و منسجم، خوب است که انسان از متخصصین دینی شروع کند و سراغ متفکرین تراز اول اسلامی برود. کسانی که دارای جامعیت در عناصر فکری هستند و از ظرفیت‌های متنوع دانش‌های اسلامی بهره برده‌اند مسلط به قرآن و سنت هستند به دور از التفات و توجه هستند، ناظر به حرکت‌های اجتماعی، کوشش‌ها و تلاش‌های خودشان را سامان می‌دهند که علی‌الظاهر ما در همین دوره‌ای که برگزار شد، متفکرینی که از آنها نام برده شد و به نظام فکری و معرفتی و سیاسی و اجتماعی آنها اشاره شد، قاعدتاً از کسانی بودند که در حرکت‌های اجتماعی عصر حاضر، نقش بسیار پررنگی داشتند نه فقط این که در حدوث و بقاء انقلاب اسلامی ما نقش‌آفرین بودند بلکه ثبات قدم هم در مسیر انقلاب داشته‌اند چون ما داریم متفکران و اندیشمندی که ابتدائاً در مرحله حدوث با انقلاب همراهی کردند، اما در ادامه حرکت، راهشان را از مسیر خالص و ناب انقلاب که همان راه اسلام ناب است جدا کردند و حضرت آیت الله العظمی جواد آملی از آن دسته متفکرانی است که بر این عهد بزرگی که با انقلاب و با حرکت‌های انقلابی و نهضت امام داشتند، ثابت قدم بودند و تلاش‌های بسیار زیادی را در عمر گهربار خودشان داشته‌اند.

این که چرا ما باید نظام فکری را اخذ بکنیم یا ارتقا بدهیم باید برویم سراغ متخصصین و متفکرین تراز اول،؟ این هم باز جای بحث ندارد قاعدتاً رجوع به متخصص در جایی که انسان خودش توان اجتهاد و استنباط لازم را در مرحله اول ندارد و نمی‌تواند آن هندسه فکری جامع را اخذ بکند، مثل بقیه رشته‌ها باید به سراغ استاد و متخصص آن فن برود که این، در واقع، راهی است برای این که عقل انسان گرفتار مشوبات و شبهات و انحرافات فکری نشود؛ ضمن این که وقتی انسان برای دستیابی به نظام فکری، به سراغ متفکران اسلامی می‌رود، یک بصیرت بسیار بالایی پیدا می‌کند که این بصیرت به او کمک می‌کند که به پیچیدگی‌ها و لایه‌های مختلف معارف دین را و جوانب گوناگون معارف دین، دست پیدا کند و ضمن این که یک بحث مهم در نظام اندیشه و نظام فکری اسلامی این است که ما به دنبال این هستیم که نظام فکری‌ای را بیاموزیم و در خودمان نهادینه و ملکه کنیم که بعد، آن را در خارج محقق کنیم و امتداد بدهیم و تبدیل به یک الگوی عملی و رفتاری در کنش‌های فردی و اجتماعی

خودمان داشته باشیم لذا در مقام تطبیق، کمکی که یک متفکر اسلامی به ما می‌کند این است که راه‌های امتدادبخشی به اندیشه را و آن نظام فکری را هم یاد می‌دهد که این یکی از جملات بسیار گهربار حضرت آیت الله جوادی آملی این است که: اسلام آمده است که ما انسان‌ها را اول از همه، محقق در دین بکند یعنی دین را بشناسیم با همه جوانبش. در درجه دوم، اصولی را به ما یاد می‌دهد و تعلیم می‌دهد که آن دین را در خارج، محقق کنیم یعنی هم محقق بشویم و متحقق بشویم. متحقق یعنی پیاده‌سازی آن منظومه فکری در عرصه عینیت و عرصه خارج. و اصلاً هدایت انبیای الهی و رسولان الهی، محقق نمی‌شود و اصلاً معنای هدایت این نیست که فقط یک دسته تئوری‌ها و اندیشه‌های انتزاعی صرف در ذهن انسان شکل بگیرد بدون این که هیچ امتدادی در عرصه دنیا و زندگی انسان پیدا نکند؛ بدون این که سبک زندگی او را تغییر بدهد. ممکن است که انسان به زبان، شعار «لا اله الا الله» و شعار توحید بدهد اما در عالم خارج و در دنیای واقعی، تن به اطاعت هر طاغوتی بدهد. خب قاعدتاً این، آن هدایتی که مد نظر قرآن و روایات ما هست و آن هدایتی که قرآن در واقع نزولش بر اساس این غایت هست «هدی للمتقین» این را محقق نکرده. این مقوله امتدادبخشی یکی از ثمرات رجوع به متفکران تراز اول است که در واقع آن عناصر دخیل در امتدادبخشی را هم به ما یاد می‌دهند ضمن این که وقتی شما از طریق اندیشه‌ها و نظام فکری یک متفکر به سمت ساخت آن منظومه فکری حرکت می‌کنید، کم‌کم انسان آن تبحر را پیدا می‌کند که به کمک آن دانش‌ها و مهارت‌هایی که کسب کرده و با ژرف‌نگری در قرآن و روایات بتواند این نظام فکری را متوقف نکند و راه را مسدود نکند بلکه برای ارتقا و تکمیل و بالندگی آن نظام فکری هم حرکت بکند و از طرف دیگر متفکران انقلاب اسلامی ما در واقع، عقبه و نرم‌افزار کسانی هستند که در واقع، عقبه تئوریک نظام و نرم‌افزار تولیدکننده و بقای انقلاب، مخصوص نظام اندیشه‌ای آنهاست و کسی اگر بخواهد انقلاب اسلامی ما را با همه جوانبش بشناسد یک قدم بسیار مهم این است که به سراغ این متفکران برود.

با این مقدمه، ما شروع می‌کنیم عناصر مختلف نظام فکری حضرت آیت الله جوادی آملی را. باز ابتدائاً یک مختصری در خصوص حیات این حکیم بزرگوار، این حکیم متأله و مفسر ارزشمند قرآن کریم، شمه‌ای عرض بکنم گرچه دو تا ملاحظه در اینجا وجود دارد: اولاً جایگاه و منزلت این حکیم بزرگوار، آن قدر والا و ارزشمند است که نیاز به توصیف ندارد و خود سیره ایشان، هم سیره علمی و هم سیره عملی ایشان به اندازه کافی برای مخاطبین، نه فقط شاگردان ایشان بلکه کسانی که از سخنان گهربار ایشان در مواقع مختلف در طول دوره‌های مختلف

انقلاب اسلامی بهره برده‌اند، چیز غریب و ناشناخته‌ای نیست. ثانیاً بسیار دشوار است در مورد شخصیتی با این همه ابعاد مختلف و جوانب گوناگون که هم به لحاظ اندیشه و هم به لحاظ مکارم اخلاقی و هم به لحاظ صلابت و اتقان رفتاری، اسوه سالکان علم و عمل هست، انسان بخواهد سخن بگوید و حرف بزند و از این جهت، در واقع، اظهار عجز می‌کنیم که به این ساحت وارد می‌شویم. اما به هر حال، حضرت آیت الله جوادی آملی، متولد سال ۱۳۱۲ شمسی در شهر آمل از استان مازندران هستند. ایشان دوره طلبگی خودش را از همان دوران نوجوانی یعنی از حدود سیزده سالگی شروع کردند در حوزه آمل و تحت تربیت پدر بزرگوارشان مرحوم حجت الاسلام و المسلمین میرزا حسن جوادی آملی و بقیه شخصیت‌های علمی که در آن زمان در حوزه علمیه آمل حضور داشتند. ایشان بسیاری از دروس مقدماتی را و مقدمات علوم حوزوی و سطح متوسط حوزه رادر بخش‌های مختلف ادبیات عرب، منطق، اصول فقه، تفسیر قرآن، حدیث و امثالهم در همان حوزه آمل فرا گرفتند که به نوعی سنگ بنای آن شاکله و اندیشه و اخلاق و سلوک علمی و عملی ایشان را رقم زد. بعد از آن دوره، ایشان به تهران مهاجرت می‌کنند و در حوزه علمیه تهران در مدرسه مروی مشغول به تحصیل می‌شوند که در آن زمان هم در واقع جایگاه اساتید بسیار بزرگواری و کسانی که هر کدامشان در واقع اسوه‌ها و قله‌های علوم عقلی و علوم نقلی بودند در آن دوره، حضرت آیت الله جوادی، بهره‌های فراوانی را بردند از محضر آن اساتید مثل مرحوم شیخ ابوالحسن شعرانی که در آن موقع در تهران بودند، مرحوم الهی قمشه‌ای، مرحوم فاضل تونی و همچنین شیخ محمدتقی آملی و بزرگان دیگری که در آن دوره بودند و هم علوم معقول و دروس عرفانی را فرا گرفتند و هم در دروس فقه و اصول، ادامه تحصیل دادند. بعد از حدود چهار پنج سالی که ایشان در حوزه مروی تهران بودند، به قم مهاجرت می‌کنند که در واقع، آن دوره سوم حیات علمی و عملی ایشان در قم آغاز می‌شود که در آن دوره، باز سرآمدانی در فقه و اصول و فلسفه و عرفان در قم حضور داشتند مثل مرحوم آیت الله بروجردی، آیت الله محقق داماد، آیت الله میرزاهاشم آملی، حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی. خود حضرت آیت الله جوادی از این دو بزرگوار اخیر یعنی حضرت امام خمینی (قدس سره) و جناب علامه طباطبایی (قدس سره) استفاده‌های بسیار زیادی را بردند و البته از همان دوره‌ها هم ایشان تدریس علوم مختلف را علوم عقلی و عرفانی را آغاز کردند در قم.

اگر بخواهیم خیلی کوتاه به روش و سلوک علمی حضرت آیت الله جوادی اشاره بکنیم، در درجه اول باید به آزاداندیشی علمی این استاد بزرگوار اشاره کنیم که در مقام نقد و ارزیابی اندیشه‌های عقلی صاحب‌نظران در

عرصه‌های مختلف فلسفی، عرفانی و غیره و غیره، کاملاً بر اساس اصول و منهج بسیار قویم یعنی ایشان از حریت علمی بسیار والایی برخوردار بودند در عین این‌که از اساتید بسار بزرگی استفاده کردند و در مباحث مختلفشان از تفسیر، فلسفه، عرفان، فقه و اصول و غیره، از اساتید مختلف بهره بردند و کلام آنها را مورد استفاده قرار می‌دهند، اما خیلی با حرت بسیار بالا، این آراء را نقد و ارزیابی کردند؛ حتی بزرگانی در فقه، مثل شیخ طوسی، علامه حلی و شیخ مفید و دیگران و همچنین در علوم عقلی هم همین طور از شخصیت‌هایی صدرالمتألهین شیرازی، ابن عربی و مفسرانی همچون محمد عبده، آلوسی، زمخشری، ... و فخر رازی و دیگران و حتی استاد بزرگوارشان علامه طباطبایی. کسانی که در درس‌های تفسیر حضرت آیت الله جوادی آملی در این دوران طولانی‌ای که ایشان قرآن را تفسیر می‌کردند به شکل ترتیبی حضور داشتند یا صوت‌های تفسیر را گوش داده‌اند، می‌داند که چه احترام بسیار فوق العاده‌ای را حضرت آیت الله جوادی آملی نسبت به استاد بزرگوارشان علامه طباطبایی دارند و چقدر تفسیر «المیزان» در بحث‌های ایشان جایگاه بسیار اساسی و مهمی را دارد اما در عین حال، آنجایی که نظر ایشان به لحاظ اصول و قواعد مسلم و قویمی که نزد ایشان بوده، تغییرات و زاویه‌هایی با نظر علامه طباطبایی داشته، به راحتی ایشان نظرات خودشان را هم بیان می‌کنند.

یک ویژگی بسیار مهم دیگری که در ایشان وجود دارد بحث جامعیت ایشان است. همان طور که در مقدمه بحث هم عرض کردیم ایشان از آن حیث که در علوم گوناگون اسلامی تبحر داشتند از علوم بسیار مقدماتی مثل علوم ادبی، صرف و نحو و بلاغت و اینها گرفته تا علوم و دانش‌های عالی مثل منطق تا چه رسد بکه فلسفه، کلام، عرفان، اصول و فقه، و از همه مهم‌تر، در مباحث قرآنی و بحث‌های تفسیری احاطه بسیار جامعی که ایشان به بخش‌های مختلف این دانش‌ها داشته، باعث شده که ایشان در ورود و خروج در مسأله‌های مختلف و خصوصاً در شأن و خصوص مباحث تفسیری‌شان می‌بینیم به هیچ عنوان دچار یکسونگری و و تک‌بعدی‌نگری نشدند در مباحث. هر بحثی از آیات قرآن را که ایشان ورود کرده‌اند، به نحو جامع و به صورت متقن، مورد بررسی قرار داده‌اند و با یک نگاه جامع هم نقد کرده‌اند اقوال دیگران را و تحلیل کرده‌اند آن هم یک تحلیل کاملاً علمی و به دور از هر نوع تعصب یا خدای نکرده لجاجت در نظریه‌ای که انسان به آن رسیده باشد و از این یحث واقعاً یک اسطوره بسیار عالی‌قدر هستند خصوصاً با آن سعه صدر علمی فوق العاده‌ای که حضرت استاد داشتند در مواجهه با آراء و اندیشه‌های دیگران و حتی مخاطبینی که سر درس ایشان حاضر شدند، این را هم عرض بکنیم، به شدت

مباحث علمی حضرت استاد، مخاطب‌محور است و محور سؤالات شاگردان تنظیم شده. در درس‌های تفسیر حضرت آیت الله جوادی، این را هم باز کسانی که استفاده کرده‌اند و بهره برده‌اند می‌دانند اگر سؤالی طرح می‌شد در بحث تفسیر، اولاً ایشان همه سؤالات را گوش می‌دادند و حتی سؤالاتی که مکتوب به دست ایشان می‌رسید اگر زیاد هم بودند در جلسات بعدی ایشان یک دفعه‌ای مثلاً وسط بحث تفسیر، بحث را ختم می‌کردند و سؤالات جلسات گذشته را پاسخ می‌دادند و این اهتمام ایشان نسبت به نظریات مخاطبین و اشکالات و شبهاتی که در بحث داشته، نشان از آن سعه صدر والای ایشان و روح بلند ایشان در مواجهه با آراء و اندیشه‌های دیگران دارد و در همین راستا هم ایشان فوق العاده دارای خضوع علمی بودند و در مباحث اگر به یک نتیجه‌ای می‌رسیدند به لحاظ علمی که چه بسا متفاوت از آن بحثی که در گذشته ارائه کرده بودند، خیلی راحت آن بحث را تصحیح می‌کردند و ارتقا می‌دادند.

نکته دیگر در سلوک علمی حضرت استاد جوادی آملی این است که بحث‌های ایشان به شدت روشمند هست در مقام استنباط و اجتهاد علمی‌شان، در بحث تفسیری‌شان همان طور که در مجلدات چاپ شده «تسنیم» مشاهده می‌کنید ایشان در بحث تفسیر قرآن، هم از روی تفسیر قرآن به قرآن استفاده می‌کنند هم از روش تفسیر قرآن به سنت استفاده می‌کنند و هم از روش تفسیر قرآن به عقل یعنی از همه منابع در حیطه خودش و در اندازه خودش بهره می‌گیرند گرچه در روش‌ها کامل‌ترین روش را ایشان روش قرآن به قرآن می‌دانند. در جلد اول «تسنیم» می‌بینید که ایشان تفسیر قرآن به قرآنی را که علامه مبنای کار تفسیر خودشان در کتاب «المیزان» قرار دادند، این را ایشان مستدل کرده در آن مباحث ابتدائی‌شان بحث‌های مقدماتی‌شان که در جلد اول تسنیم هم منعکس شده و آنجا با شواهد و قرائن بسیار زیاد، نشان داده‌اند که تفسیر قرآن به قرآن، روش تفسیر آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و روش تفسیری اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بوده. این نشان از قوت والای علمی ایشان دارد و اعتقاد راسخی که به این منهج داشتند.

نکته دیگری هم که بد نیست به آن اشاره بشود چون در سیره عملی ایشان فوق العاده برجسته است و در سلوک علمی ایشان هم به چشم می‌آید این است که ایشان در نقد و ارزیابی آرای دیگران، کاملاً رعایت ادب را می‌کنند. ادب فوق العاده در نقل قول دیگران، رعایت انصاف در آوردن عین کلام و بعد، بسیاری از اوقات حتی نام گوینده

را هم ذکر نمی‌کنند بلکه به خود محتوا اشاره می‌کنند و اگر ایراد علمی هم وجود دارد حتی اگر سخن آن عالم یا اندیشمند، یک سخن بسیار سخیف و کم‌ارزش هم بوده ایشان با کمال عفت کلام و به دور از هر نوع طعنه زدن، به دور از هر نوع بیان پرخاش‌گونه به خدای ناکرده، بی‌ادبی کردن و نقد تند، آن کلام را کاملاً در فضای علمی خودش مورد ارزیابی قرار می‌دهند که از این حیث هم به نظر من یک الگوی تمام عیار هستند که صاحبان علم و اندیشه در بخش‌های مختلف فکری خودشان و سلوک علمی خودشان و سلوک عملی خودشان باید از این منهج و روش استفاده کنند.

این هم البته لازم به ذکر است که حضرت علامه آیت الله جوادی آملی در خصوص شأن ائمه اطهار و اهل‌بیت(علیهم السلام) آثار بسیار ارزشمندی دارند و در آن زمینه هم کارهای بسیار بزرگ و سترگی انجام داده‌اند که شاید به درستی شناخته نشده. از جمله کارهای بسیار وزینی که حضرت علامه جوادی آملی دارند، شرح زیارت جامعه، تحت عنوان «ادب فنای مقربان» است که یک دوره امام‌شناسی جامع و کامل را ایشان در آنجا عرضه کرده‌اند متکی به آیات قرآن و روایات اهل‌بیت(علیهم السلام) و به شکل اجتهادی و استنباطی دقیق، بحث عترت‌شناسی و امام‌شناسی را در آنجا رقم زده‌اند و مجلدات بسیار زیادی هم دارد و تا جایی که بنده حضور ذهن دارم، شاید حدود نه یا جلدش چاپ شده است.

اما اگر بخواهیم وارد عناصر حضرت آیت الله جوادی بشویم، در درجه اول، قبل از آن که الهیات یا منظومه فکری توحیدی ایشان را که من از آن به «الهیات توحیدی» تعبیر می‌کنم، قبل از آن که وارد آن بحث بشویم یک مقدمه را در خصوص بحث دین‌شناسی از منظر حضرت آیت الله جوادی، به محضرتان عرض می‌کنم که نگاه ایشان به مقوله دین در بستر قرآن و روایات و تاریخ ادیان چگونه است و ایشان چه دیدی ویژه‌ای به این بحث دارند. بعد، لایه‌بندی ایشان از دین به سه ساحت: نظام عقیدتی، نظام ارزشی و نظام فقهی و حقوقی را توضیح خواهم داد و بعد إن شاء الله وارد الهیات توحیدی ایشان می‌شوم که نظام‌واره کلان ایشان بر اساس دو یا سه عنصر در الهیات توحیدی سوار است که به آن اشاره خواهم کرد.

در مقدمه بحث، نگاه حضرت آیت الله جوادی نسبت به مقوله دین، این است که ایشان می‌گویند در یک تقسیم‌بندی، ادیان به دو دسته تقسیم می‌شوند یک دسته ادیان بشری‌اند یعنی به دست بشر ساخته شده و

انسان‌ها به خاطر نیازهای رفتاری خودشان یا نیازهای روانی خودشان یا نیازهای اجتماعی خودشان یک دسته عقائد و باورها و رفتارهای ویژه‌ای را برای خودشان به شکل دین در آورده‌اند و بر اساس آن هم سلوک و کنش داشته‌اند مثل بت پرستی در دوره‌های گذشته یا اقسام بت پرستی و صنم پرستی که در اقوام گذشته بود در دوره‌های پیشین بوده و الآن هم شاید در برخی نقاط جهان، وجود دارد اعتقاد به بعضی نیروهای ماورائی، نیروهای جادویی و غیره و غیره که اینها دینی است که دست پرورده و ساخته شده و مخلوق بشر است اما دین الهی آنی است که به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی مخلوق پروردگار است «الحق من ربک» دین الهی و دین وحیانی که همان دین حق است، دینی است که نه سراسر باطل است بلکه حتی مشوب به باطل هم نیست یعنی آمیخته و ممزوج بین حق و باطل نیست بلکه محض حق است و خلوص کامل دارد و لذا چه ادیانی که به نحو کامل و به نحو محض، باطل باشند و چه ادیانی که حق و باطل در آن آمیخته‌اند از منظر ایشان مصداق دین باطل به حساب می‌آید.

خب حالا این دین چیست؟ ایشان دین را در مقام تعریف می‌فرمایند: مجموعه‌ای از عقائد، نظام ارزشی و اخلاقیات و قوانین فقهی و حقوقی که برای سعادت بشر، تنظیم شده باشد. این تعریف موجز و مختصری است که ایشان از دین ارائه و بیان می‌کنند. آن وقت دین حق عبارت است از آن مجموعه نظام عقیدتی و نظام ارزشی و نظام فقهی و حقوقی یا قوانین فقهی و حقوقی که مخلوق پروردگار است و خداوند آن را با اراده ازلی خودش ایجاد کرده و دست بشر در هیچ بعدی از ابعاد این دین دخالتی ندارد و حق دخالت هم ندارد. چرا؟ تحلیل جناب علامه آیت الله جوادی آملی این است که اصولاً دین برای تنظیم رفتار انسان، نازل و ایجاد شده. انسان تافته جدا بافته از جهان نیست بلکه یک جزئی از اجزای جهان است یعنی هم بر جهان، اثر می‌گذارد و هم از جهان اثر می‌پذیرد. لذا اگر کسی بخواهد در این عالم هستی، انسان را در مسیر کمالات خودش سوق بدهد، الا و لابد باید دو تا ویژگی داشته باشد که این دو ویژگی با هم قابل ادغام است. آن، این است که کسی که دارد دراه را برای انسان ترسیم می‌کند و به او عقائد هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه و جهان‌شناسی می‌دهد، به او نظام ارزشی عرض می‌کند و رفتارهای او را تنظیم می‌کند باید کسی باشد که هم انسان را خلق کرده و هم جهان را خلق کرده. چرا؟ به خاطر این که تا کسی موجودی را نیافریده باشد، به همه زوایای وجودی او احاطه ندارد و کسی که احاطه نداشته باشد به زوایای وجودی انسان و زوایای وجودی جهان با آن پیچیدگی‌های بسیار عیمقی که هم در انسان و هم در جهان، وجود

دارد، کسی نمی‌تواند مسیر سلوک و حرکت و سیر انسان را معین بکند و لذا تنها کسی که می‌تواند دین را عرضه بکند، کسی است که هم انسان را آفریده و هم جهان را آفریده.

قاعدتاً شما وقتی دین حق را این‌گونه تصویر کنید، دین باطل، نقطه مقابل این است و خود به خود شناخته می‌شود. و این دین هم یک امر ثابت است یعنی این‌گونه نیست که در اثر مقتضیات زمان و حوادث و پدیده‌های مختلف، آن اصول و کلیات عناصر دینی گرچه ما بخش‌های متغیر هم در دین داریم که آنها در زیر سایه آن اصول کلی، ممکن است انعطاف‌هایی داشته باشد اما آن عناصر کلی اعتقادی، عناصر کلی نظام ارزشی و حتی خطوط کلی فقه و حقوق ما این‌گونه نیست که برخی تصور می‌کنند، این در بیان حضرت آیت الله جوادی بسیار پررنگ و مستدل بیان شده که کسی تصور نکند که حوزه فقاقت ما یا حوزه نظام فقهی و حقوقی ما یک نظام کاملاً متغیری است. نه این‌گونه نیست حتی در فقه و حقوق هم آن اصول کلی و آن عناصر ماد و اصلی ثابتند و در بعضی از جزئیات است که به تناسب شرائط و موقعیت‌ها موضوع تغییر می‌کند و به تناسب تغییر موضوع، حکم هم تغییر می‌کند و لذا حضرت آیت الله جوادی به این آیه استدلال و تمسک می‌کنند که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» آن دین ثابت، آن دین حق عبارت است از اسلام که این دین همه انبیا بوده. این‌که می‌گوییم «ان الدین عند الله الاسلام»، عند الله بودنش به معنای این است که همه پیامبران الهی از حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دین همه اینها دین اسلام بوده و همه اینها در اصول کلی اعتقادی و ارزشی و رفتاری با هم اشتراک داشته‌اند گرچه گاهی اوقات در بعضی از عناصر جزئی به تناسب زمان ممکن که تفاوت‌هایی وجود داشته باشد و لذا دین حق یا دین الهی که دارای ثبات است و از ناحیه پروردگار هم نازل شده «الحق من ربک» از ناحیه خداست و با اراده ازلی الهی شکل گرفته، در سه بعد مستقل و سه عنصر جداگانه قابل دسته‌بندی:

– یک دسته عرصه عقائد است؛

– دسته دوم: دسته اخلاقیات؛

– دسته سوم: دسته فقه و حقوق.

ایشان به تأسی از استاد بزرگوارشان حضرت علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) که در تفسیر «المیزان» و در کتاب «بررسی‌های اسلامی» و در کتب دیگرشان و مقالاتشان به این بحث توجه داده‌اند و به این سه‌گانه اشاره کرده‌اند، علامه جوادی آملی هم به همین سه عنصر به عنوان پایه‌های اساسی منظومه دین‌شناسی اسلام اشاره می‌کند و از این آیه شریفه ۲۴ و ۲۵ سوره ابراهیم استفاده می‌کنند «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛ آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه مثل می‌زند و نمونه و مثال ذکر می‌کند «کلمه طیب» را و کلمه طیبه همچون یک درخت طیب و پاک است که «اصلها ثابت» ریشه‌های عمیق این درخت، مستقر و ثابت و ماناست «و فرعها فی السماء» شاخ و برگش تمام عالم بالا را فرا گرفته، تمام آسمان معنا را فرا گرفته و میوه‌هایی هم دارد «تؤتی اکلها» میوه‌هایی دارد که طعام کسانی است که بهره می‌برند از اینها، و این میوه‌ها هم به اذن الهی رشد می‌کند و خروجی و محصول آن درخت، ریشه و شاخ و برگ هستند که ایشان در اینجا این آیه شریفه را تطبیق می‌دهد به همین سه عنصر: کلمه طیبه، که همچون ریشه تناوری، ثابت و ماندگار است و فروع و شاخه‌های خودش را به سمت آسمان، بلند کرده، آن شجره طیبه و ریشه، عبارت است از اعتقاد پاک. شاخه‌ها و فروع این درخت عبارتند از نظام اخلاقی و نظام ارزشی اسلام. میوه‌ها هم رفتار و اعمال و حقوق انسانی در حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و غیره هستند. و خود به خود، وقتی شما به این آیه شریفه توجه پیدا کنید، معلوم می‌شود که میوه‌ها یعنی اعمال و رفتار که میوه‌های این درخت هستند، ثمره شاخ و برگ این درختند یعنی همان اخلاق. و اخلاق هم ریشه در اعتقادات پاک دارد. آن‌که محافظ و نگاهبان شجره اخلاق است، اعتقادات پاک و ایمان جامع و کامل و صحیح و ایمان طیب است که هم از اخلاق، محافظت می‌کند، هم از رفتارها و اعمال و حقوق انسانی دفاع می‌کند و حمایت می‌کند و در درجه دوم هم این نظام اخلاقی است که در واقع، پشتیبان رفتارها و اعمال انسانی است؛ لذا قوانین و حقوق در یک جامعه، ضمانت اجرائی پیدا نمی‌کنند مگر این‌که متکی به آن نظام اخلاقی باشند. هرگز نمی‌شود تصور کرد بر اساس آن چیزی که در منظومه فکری و اندیشه‌ای علامه جوادی آملی وجود دارد هرگز نمی‌شود تصور کرد در یک جامعه‌ای نظام اخلاقی به قهقرا برود، نظام اخلاقی تأمین نشود، متکی بر اصول صحیح و مبتنی بر ایمان پاک قرار نگیرد اما ما توقع داشته باشیم که مردم آن جامعه اهل مراعات قانون، اهل تنظیم رفتارهایشان با شرع و عقل ناب باشند. و از آن طرف، اخلاق هم در انسان ریشه نمی‌دواند، اخلاق کریمه یا مکارم اخلاقی، معالی

اخلاق در انسان شکل نمی‌گیرد مگر این‌که ریشه در یک ایمان پاک و ایمان مستقر و صحیح داشته باشد. این به نوعی می‌شود گفت که پشتیبان همین نظریه‌ای است که ما سه‌گانه‌ای که عرض کردیم اشاره شد و توضیحاتش هم داده شد.

بر این اساس، ایشان وقتی در مقام تبیین رابطه بین عمل و عقیده وارد سخن می‌شوند، می‌فرمایند هیچ عملی خالی از عقیده نیست. تمام اعمال انسان متکی به اعتقادات اوست و هیچ کسی نیست که بدون عقیده، عملی انجام بدهد حتی کفار. کافر هم بر اساس عقیده کفرآمیز خودش عمل می‌کند. در واقع، یعنی عمل این طور نیست که عمل صالح، متکی به اعتقاد باشد اما عمل کفرآمیز متکی به ایمان و عقیده نباشد. نه، فرقی در این نیست که به عقیده متکی نیست بلکه فرق در متعلق عقیده است. حتی منافق هم که قرآن او را به عنوان کسی که «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا» کسی است که ظاهر و باطن او، دو دنیای مختلف است و اتحاد درون و بیرون در او وجود ندارد، حتی او هم این رفتار دورویی و منافقانه خودش را بر اساس یک عقیده منافقانه شکل داده و آن عقیده منافقانه هم این است که تصور می‌کند یا برای او این ملکه فکری و اعتقادی شکل گرفته که انسان اگر بتواند ظاهر و باطن خودش را دو گونه بکند یعنی دورویی عمل بکند، این به خیر و صلاحش است. این خودش یک عقیده است. این که تصور کند بر اساس عقیده منافقانه می‌شود انسان به مقاصد خودش برسد. حتی کسانی که در هستی‌شناسی خودشان قائل به مادی‌گرایی هستند و دنیا را محدود به عالم ماده می‌دانند و جهان را هم سراسر مادی «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اینها هم بر اساس یک عقیده و یک باور عمل می‌کنند. این جوهری هم نیست افرادی که مادی‌گرا باشند یعنی فقط به دنبال لذت و لذت‌جویی و تن‌پروری شخصی و غیره باشند، بلکه چه بسا بعضی از عناصر اخلاقی هم در آنها شکل بگیرد که این عناصر اخلاقی از دل همان حیات مادی استخراج می‌شود و لکن باید توجه داشته باشیم که این انسان مادی هم که حتی در مواقعی ممکن است فداکاری و ایثار هم از او سر بزند، خالی از نگرش و بینش و اعتقاد و باور نسبت به عالم دنیا نیست. به قول آیت الله جوادی، ایشان می‌فرماید در واقع، نگرش مادی او این طوری است که آن چیزهایی را که دین، موجود پنداشته، او معدوم می‌پندارد و آن حقایقی را که دین عرضه می‌کند از عوالم ملکوت و عوالم جبروت و عوالم بالا و حقایقی که در همین دنیا وجود دارد اما با چشم حسی و حواس انسان قابل درک نیست، اینها را اساطیر می‌پندارد «إن هذا الا اساطير الاولين» این تعبیری است که دنیا از دنیاگرایان و مادی‌گرایان ذکر می‌کند. یا بعضی از موجودات را معدوم می‌شمارد یا بعضی

از معدومات را موجود می‌پندارد یعنی چیزهایی که حقیقتاً هیچ حظی از وجود ندارد اما یک مادی، آن را موجود می‌پندارد و به آن اهتمام دارد مثلاً این که برخی از معدومات را موجود می‌پندارد ایشان اشاره به این آیه شریفه می‌کنند که قرآن از قول مادیون و حس‌گراها ذکر می‌کند و قرآن در واقع آنها را مذمت می‌کند و تعبیری که نسبت به آنها دارد «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» چیزهای که فقط در حد یک اسمند در حد یک توهم و خیالند و هیچ حظی از وجود ندارند. چیزی که معلوم است را موجود می‌پندارد «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» که خداوند هم هیچ برهان و بینه روشنی برای آنها ذکر نکرده. ولی خلاصه کلام این است که این مادیون هم خالی از نگرش‌ها و عقائد نیستند اما متعلق عقیده‌شان متفاوت از عقیده یک انسان الهی و حق‌محور است. این در رابطه عمل و عقیده.

نکته دوم، رابطه بین علم و عقیده است. همان طور که ما عرض کردیم که هر عملی، مبتنی بر عقیده است خود عقیده هم مبتنی بر علم است یعنی هیچ عقیده‌ای خالی از علم و معرفت نیست. بدون شناخت و معرفت هرگز باورها در ما شکل نمی‌گیرد. شناخت ما از عناصری که در دنیاست، چه خود انسان چه عناصر دیگری که در عالم هستی وجود دارد، مبتنی بر یک علم پیشینی است. حالا آن علم اگر محدود به علوم حسی باشد، شناخت یا عقیده و باوری که از آن تولید می‌شود، یک باور مادی‌گرایانه است، محدود به عالم حس است. هیچ وقت دین شناخت حسی را نفی نکرده اما این که انسان خودش را فقط محدود به شناخت حس بکند و صحت و سقم قضایا را فقط بخواهد از طریق حس تشخیص بدهد، نسبت به جهان بخواهد قضاوت بکند، نسبت به دین بخواهد قضاوت بکند، منحصر بکند به شناخت حسی، اما شناخت عقلی، شناخت قلبی، شناخت وحیانی و نقلی را کنار بگذارد، این یک فهم ناقص از عالم هستی است و به تناسب او یک عقیده متناظر شکل می‌گیرد و اگر از آن طرف علم انسان منحصر به حس نباشد و ما از شناخت‌های عقلی و شناخت‌های شهودی و قلبی هم بهره ببریم و بالاتر از همه اینها از شناخت وحیانی هم بهره ببریم، آن شناخت شناخت جامع است که ایشان در یک تقسیم‌بندی، جمله آخر بنده باشد در فصل اول صحبت‌هایی که محضرشان داریم، این است که این سه نوع شناخت که عبارت باشد از: شناخت حسی، شناخت عقلی و شناخت شهودی و قلبی، متناظر با سه عالم و سه لایه از عالم هستی است که یکی اش عالم ماده یا ملک است، یکی عالم ملکوت و دیگری عالم جبروت. که این متناظر با سه نوع شناخت و سه نوع علم

است. آن کسی که شناخت خودش را محدود به حس می‌کند دایره شناخت او فقط طبیعت است. فرقی هم که این شناخت حسی با دو نوع دیگر یعنی شناخت عقلی و شناخت شهودی و قلبی دارد این است که این شناخت در معرض تغییر است. چرا؟ چون که متعلقش طبیعت است و طبیعت امری است متغیر و سیال به تناسب تغییر طبیعت این علم هم تغییر می‌کند اما شناخت‌های عقلی و قلبی این طوری نیستند بلکه از یک ثباتی برخوردارند یعنی چه شناخت عقلی که در دایره علوم حصولی است و چه شناخت قلبی و شهودی که در دایره علم حضوری است که وجود خارجی را بما هو موجود خارجی، درک و شهود می‌کند و آن موجود خارجی در نزد عالم حاضر است و هم در علم حصولی که صورت معلوم خارجی یا صورت وجود خارجی در نزد عالم حاضر است این دارای یک ثبات و استمرار است بر خلاف علوم حسی. علی‌ایّ حال این هم نسبتی که بین علم و عقیده و باور وجود دارد به نام دین.

در خصوص رابطه بین علم و عقیده عرض شد که بر طبق فرمایشات حضرت استاد جوادی آملی هر عقیده‌ای مبتنی بر علم است اما این که این علم و دانش ناشی از شناخت حسی باشد که محدود‌اش و شعاعش آزمون و استقراء هست شناخت هم محدود به عالم طبیعت است و به وزان این که محدود به عالم طبیعت است در معرض تحول و تغییر هم هست یعنی علوم حسی در معرض دگرگونی‌اند در معرض تغییرند. این شناخت حسی عقیده مادی یا عقیده حس‌گرایانه را به وجود می‌آورد و اگر دانش و علم که عقیده بر او متکی است، اگر دانش عقلی و دانش مفهومی باشد، دیگر مثل علم حسی در معرض تغییر نیست بلکه دارای ثبات است به وزان این که متعلقش که شناخت در واقع معلوم‌هایی هستند و حقایقی هستند که ثبات و عدم تغییر در آنها وجود دارد خود این علم هم دارای ثبات است و همچنین علم حضوری و علم شهودی که فوق علم عقلی است. و نسبتی که بین این سه نوع علم وجود دارد، تغایری که بینشان هست و در این تغایر، ما سه گونه علم پیدا می‌کنیم، این تغایر هم یک تغایر تباینی و ستیزگونه نیست یعنی این گونه نیست که علم شهودی با علم عقلی ستیز و نزاع داشته باشد یا علوم عقلی با علوم حسی نزاع داشته باشند بلکه از منظر استاد، اینها یک رابطه طولی با هم دارند که هر علم مادون -مثلا علم حسی نسبت به علم عقلی، مادون به حساب می‌آید و همچنین علم عقلی نسبت به علم قلبی و شهودی، مادون به حساب می‌آید- علم مادون از علم مافوق و عالی خودش مدد می‌گیرد و علم عقلی، مشرف بر علم دانی است و اینها یک رابطه طولی با هم دارند که در یک وادی واقعی به تناسب آن سه نشئه عالم هستی که عالم ملک است و عالم ملکوت و عالم جبروت که ادراکات حسی مال نشئه طبیعت، ادراکات عقلی و قلبی مال عالم ماورای ماده و ماورای طبیعت

هست که عالم‌مجردات است منتها تفاوتی که بینشان وجود دارد این است که در دانش مفهومی و دانش عقلی، علمتان نسبت به حقائق عالم هستی یک علم حصولی و مفهومی است اما در علم شهودی یک ادراک حضوری و یک ادراک قلبی است و مراتب مختلفی هم که در بین موجودات عالم در عالم هستی، وجود دارد به حسب همین است که آیا علمشان محدود به علم حسی است یا این‌که واجد علم عقلی هم هستند یا از علم عقلی هم فراتر می‌روند واجد علوم شهودی و علوم قلبی می‌شوند.

بعد، خود علوم شهودی هم دارای مراتب بسیار فراوانی است. وقتی که قرآن از ملائکه یاد می‌کند مقاماتی که هر کدام از ملائکه و فرشتگان الهی دارند به حسب آن درجات و تفرقاتی است که در علوم شهودی‌شان وجود دارد «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» تنها کسی هم که واجد تمام این مقامات است و در واقع جامع بین همه نشآت هست و علم او هم مستکمل و مستجمع همه نشآت است انسان کامل است که انسان از او یاد می‌کند «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» که آن مقامی است که راه یافتن به حریم ربوبیت است «وَأَنَّ إِلَهِي رَبِّيَ الْمُتَّهَى» و لذا فوق هر سه نوع شناخت، یعنی چه شناخت حسی چه شناخت عقلی و چه شناخت قلبی و شهودی، شناخت و حیانی قرار گرفته که در واقع شهود تام است یا شناخت شهودی تام است که مسیطر بر همه انواع شناخت است. انسان کامل کسی است که هم به وحی دسترسی دارد هم از عالم طبیعت و عالم ملک، عبور کرده و مسیطر بر عالم طبیعت است هم از قلمرو ملکوت گذشته و به وادی جبروت دست پیدا کرده و از لوح محفوظ و کتاب مبین بهره برده که قرآن از او تعبیر می‌کند «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» آن مقامی که آن لوح محفوظی که، آن کتاب مبینی که فقط مطهرین، از آنها بهره برده‌اند یعنی کسانی که به خزائن الهی دست پیدا کرده‌اند و در مقام «أو ادنی» وارد شده‌اند طبق آیه شریفه سوره نجم که عبارةً اخراى بحث لقاء الله است. لذا ما شناخت جامع و مسیطر بر انواع شناخت‌های سه‌گانه را شناخت و حیانی می‌دانیم، لذا سخن معصوم، هم آیات قرآن و هم سخن معصومین عصمت و طهارت، پیامبر و اهل‌بیت (علیهم السلام) در واقع مسیطر و حاکم بر همه انواع فهم‌هاست و کسی که می‌خواهد به شناخت جامع دست پیدا بکند، هم نیاز به کتاب و سنت دارد و هم از مصباحیت عقل هم به عنوان حجت باطنی باید استفاده کند. عقل چیزی به حقیقت بیرون اضافه نمی‌کند و به تعبیر استاد، عقل، تنها یک مصباح است یک چراغ است یعنی ابزار فهم حقائق و معارف است و اصولاً انبیاء هم برای اثاره این مصباح آمده‌اند چون این مصباح و چراغ در وجود انسان، اثاره بشود. این اثاره تعبیری است که در خطبه اول نهج

البلاغه، آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید که رسالت انبیاء برای این بوده که «لیثيروا لهم دفائن العقول»^۱ دفينه‌های عقل، اثاره بشود، آن سرچشمه‌هایی که، آن معادنی که در درون انسان نهفته است در اثر تعلیمات و در اثر تزکیه‌ای که توسط انبیاء حاصل می‌شود، به جوش بیفتد و لذا بحث به این صورت پیش می‌رود که ما رابطه علم و عقیده را هم در اینجا بیان کردیم.

بعد از عبور از این بحث می‌شود وارد آن سه‌گانه وارد شد. البته من اینجا یک پرانتزی دوباره باز بکنم یک بحثی که به نظرم جا افتاده و مهم است، ایشان این بحث سه‌گانه را وقتی که روی آیات قرآن، حضرت استاد آیت الله جوادی تطبیق می‌دهند می‌فرمایند قرآن این گونه وارد نشده که این مباحث را از هم جدا بکند و در مثلاً یک بخشی از معارف قرآنی ما با مباحث اخلاقی مواجه باشیم در بعضی از بخش‌های قرآن با مباحث احکام دین و فقهات مواجه باشیم و بعضی جاها هم بحث‌های عقیدتی صورت گرفته باشد بلکه وقتی قرآن دارد در مورد حوزه شناخت عالم، سخن می‌گوید، می‌بینیم اسمی از اسماء الهی و ذکری از اسماء الهی هم به میان می‌آید. وقتی که دارد در حوزه ایمان و عقائد سخن می‌گوید، کنارش می‌بینیم بحث‌های انضمامی اخلاقی هم وجود دارد. چرا؟ به خاطر همان نکته‌ای که عرض کردیم ریشه اخلاق در عقائد و ایمان پاک است. و همچنین وقتی که صحبت از عقائد می‌کند، بحث را به نظام رفتاری سوق می‌دهد و از بحث عمل و عمل صالح بخصوصه یاد می‌کند یعنی اینها از هم گسیخته و جدا نیستند «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ»^۲ اعتقاد پاک به سوی خداوند صعود می‌کند اما بلافاصله کنارش می‌فرماید «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۳ عمل صالح است که اعتقاد پاک را باید می‌برد یعنی اینها یک نوعی رابطه دوطرفه بینشان برقرار هست یعنی عمل همان طور که از اخلاق نشأت می‌گیرد و اخلاق از عقائد، از آن طرف، خود عمل روی حوزه اخلاق هم اثر می‌گذارد و همچنین روی کلمه طیب یا اعتقاد پاک و طیب هم اثر می‌گذارد یا مثلاً در بسیاری از آیات وقتی که مسائل فقهی بیان می‌شود، از حکام یاد می‌شود، در کنارش صحبت از تزکیه اخلاقی و نظام ارزشی و مسائل اخلاقی هم هست به خاطر این که عمل به احکام و اجرای احکام، پشتوانه‌ای مهم‌تر از مباحث اخلاقی ندارد. تأمین پشتوانه اخلاقی برای اجرای احکام است که در این آیه به آن اشاره شده لذا این تأثیر و تأثرات در آیات به خوبی به چشم می‌آید.

با این مقدمه، وارد بحث الهیات و نظام معرفتی ای می‌شویم که حضرت علامه جوادی آملی (حفظه الله) بیان می‌کند و چیزی است که می‌شود از آن به «الهیات توحیدی» تعبیر کرد. از نظر استاد، در واقع قرآن مهم‌ترین رسالتش بلکه تنهاترین رسالتش این است که مسیر سیر الی الله را روشن می‌کند. این که انسان چگونه از وادی عالم طبیعت، عبور بکند و به خدا و بارگاه جلال الهی بار پیدا بکند. این رمز اصلی الهیات توحیدی ایشان است. بر اساس آن آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» در واقع همه پیامبران الهی و از جمله مهیمن بر همه انبیاء که آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که صدر همه انبیاء است و «آدم و من دونه تحت لوائی» در اینجا مستقر هست، دارد به سوی خدا دعوت می‌کند و اگر ما بخواهیم یک توصیف از قرآن «بیان بکنیم طبق نظر استاد عبارت است از کتابی که دارد ما را به سوی خدا دعوت می‌کند و نه فقط دعوت، بلکه در کنارش مسیر را هم نشان می‌دهد و راه را هم برای انسان، هموار می‌کند. آن آیه شریفه‌ای که در سوره مائده وجود دارد و علامه جوادی آملی، خیلی به این آیه تمسک و از آن استفاده می‌کنند که «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» خدا به وسیله قرآن کسانی را که رضایت خدا را طلب و دنبال می‌کنند، به راه‌های سلامت، رهنمون می‌کند «و يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هدایت به سوی راه‌های امن، خروج از تاریکی و ظلمت عالم طبیعت و ورود در وادی نور به اذن الهی. هدایت به سوی صراط مستقیم، اینها جزء رسالت‌های قرآن است که در این آیه جمع شده یعنی در واقع، قرآن هم دارد دعوت به اعتقاد صحیح می‌کند، هم دعوت به اخلاق طیب و هم دعوت به عمل صحیح و سالم می‌کند و لذا این که قرآن از خود تعبیر به شفاء بودن می‌کند که «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ» این شفاء، در هر سه ساحت است؛ هم ساحت اندیشه و اعتقاد و باور را قرآن درمان می‌کند و امراض فکری و شبهات اندیشه‌ای را و بیماری‌های فکری و اندیشه‌ای را از انسان دور می‌کند و هم شفاء در حوزه اخلاق و ملکات و فضائل انسانی است، و هم شفاء در حوزه عمل و رفتار انسانی است. بر این اساس، قرآن که هدایت انسان و سیر دادن به انسان به سوی خدا را به عنوان رسالت خودش بیان می‌کند، روی سه تا مسأله کلیدی پافشاری می‌کند و این سه عنصر کلیدی، سه گانه دومی است که ما الآن می‌خواهیم مطرح بکنیم و در این سه گانه دوم، ارکان الهیات توحیدی حضرت آیت الله جوادی هستند. آن سه گانه عبارتند از این که:

(۱) شناخت مبدأ هستی؛ مبدأ نظام هستی کیست و چه خصوصیات و ویژگی‌هایی دارد؟

۲) غایت و معاد عالم هستی؛

۳) مسیری که انبیاء متکفل بیان آن هستند و از آغاز و انجام را برای ما روشن می‌کند.

ما همه معارف دین را می‌توانیم در همین سه حوزه، خلاصه کنیم که بر اساس آن روایتی که از وجود مقدس آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) منقول است که: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فَيَ أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ» رحمت خدا شامل کسی است که به سه چیز دست پیدا بکند: یک عنصر: «مِنَ أَيْنَ» که اشاره به معرفت مبدأ است، نقطه شروع و آغاز هستی خود را بشناسد. «إِلَى أَيْنَ» اشاره به معرفت معاد است و آن وسط هم «فَيَ أَيْنَ» یعنی اشاره به معرفت طریق است این بیانی است که در کلمات بسیاری از حکما و مفسرین اسلامی، این تطبیق داده شده و خود جناب آقای استاد جوادی هم در کتاب‌های مختلفشان به این بحث اشاره کرده‌اند از جمله در کتاب «زن در آیینه جمال و جلال». جناب مولانا شعری دارد که از اشعار بسیار زیبا و اثرگذار ایشان است و مبتنی بر همین روایت است که:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتنم

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سر کویش پر و بالی بزمنم

این نکته‌ای که جناب استاد حضرت آیت الله جوادی آملی دارند، مبتنی بر همین نکته است که از قضا خصوصاً ایشان تأکید می‌کند روی عنصر «رحمت» که در این روایت به آن اشاره شده که منظور از «رحم الله» در این روایت، رحمت عامه نیست چون رحمت عامه، شامل همه مخلوقات است بر اسم اعظم رحمانیت خداوند قطعاً این رحمت، رحمت خاصه است، رحمتی است که «فَسَاكُتِبَهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ». در قرآن اشاره می‌کند که یک رحمت عام داریم که «وسعت كل شيء» است و یک رحمت اختصاصی است که برای اهل تقوا هست، این رحمت از جنس آن رحمت خاصه است. رحمت خاصه پروردگار برای کسی محقق می‌شود که به این سه عنصر کلیدی، معرفت پیدا کند. این اساس است.

در کلمات بعضی از حکمای اسلامی و مفسران و از جمله حضرت امام (رحمة الله عليه) تطبیقی نسبت به آن روایتی هم که در اصول کافی هم آمده که «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» اشاره به این بحث در آنجا هم وجود دارد که الآن نمی‌خواهیم وارد آن تفصیل بشویم. علی‌ای حال، بین این سه امر یعنی «من این» که اشاره به مبدأ بود، «فی این» که اشاره به مسیر و رسالتی که انبیاء متکفل او هستند و «إلی این» که اشاره به مقصد و غایت حرکت انسانی است، آن را که قرآن به نحو جامع و مستوفی به آن پرداخته و در تمام آیات قرآن و جای‌جای قرآن، اثر و نشانه‌اش را به شکل‌های مختلف و با تقریرهای مختلف می‌بینید، مقوله توحید است که روح هر سه عنصر است. روح سه‌گانه «من این» و «فی این» و «إلی این» توحید است روح سه‌گانه عقائد، اخلاق و نظام حقوقی و فقهی حرکت انسانی هم توحید است. نه عقائد و اخلاق و احکام ما از حقیقت توحید، خالی هستند و نه اینجا که ما صحبت از مبدأ، مسیر و غایت می‌کنیم. مه این امور، مبتنی بر اصل توحید است و اعتقاد تحقیقی به توحید، چیزی است که قرآن توحید می‌کند نه اعتقاد تقلیدی. و در این اعتقاد به توحید هم قرآن سفارش و امرش به این است که باید علم پیدا کنید و صرف تصور یا گمان یا ظن، کارساز سعادت‌بخشی به حیات انسانی نیست. در آیه ۱۹ سوره‌ای که به نام مبارک حضرت رسول اکرم نامیده شده، خداوند به پیامبر خودش امر می‌کند که «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نسبت به توحید، باید علم پیدا کنی که این علم، علمی است که با یقین آغشته شده نه علم ظنی که اصولاً علم نیست و نه وهم و گمان و خیال و شک و اینها که همه‌شان از دایره علم خارجند. علم حقیقی و ناب علمی است که مشوب به شک و تردید و ظن و اینها نیست بلکه علم خالص است. وقتی به پیامبر این گونه می‌فرماید، بقیه آحاد انسانی، همه باید به پیامبر اقتدا کنند «لکم فی رسول الله اسوة حسنة» و لذا در واقع باید همه به دنبال این باشند.

بعد، ایشان در مباحث توحیدی‌شان که یک بخش زیادی از این بحث را در تفسیر موضوعی حضرت آیت الله جوادی می‌توانید دنبال کنید خصوصاً در کتاب «توحید در قرآن»، ایشان این سه‌گانه را به یک دوگانه بر می‌گردانند که یعنی سه امر «من این»، «فی این» و «إلی این» که حوزه جامع الهیات توحیدی ایشان است، به دو عنصر بر می‌گردد که دو عنصر کلیدی است و آن عبارت است از این‌که:

– توحید چیست؟

- موحد کیست؟

ایشان می‌فرماید ما کمتر آیه‌ای در قرآن داریم که به این دو عنصر اشاره نکرده باشد. در واقع، ما محوریت معارف توحیدی خودمان و الهیات ... را باید در این دو نقطه، متمرکز کنیم: این که توحید چیست؟ مبدأ نظام امکانی چیست و موحد حقیقی یعنی کسی که توحید را با همه سطوح وجودی خودش درک کرده و فهم کرده، کیست و چه اوصاف و ویژگی‌هایی دارد؟

در بخش اول، قسمت شناخت الله و محوریت شناخت ذات پروردگار که «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» مطرح است. و در بخش دوم، شناخت موحد، پرورش انسان کامل، این که چگونه انسان به مقام «خليفة اللهی» به صورت بالفعل، بار می‌یابد. چون قرار این است که انسان به مقام خلافت الهی برسد که مقام خلافت الهی، مقام انسان کامل است که در اثر تربیت و تزکیه به دست می‌آید؛ در اثر سیر و سلوک در آیات آفاقی و انفسی به دست می‌آید که این راه و طریقه‌ای است که انبیاء الهی، متکفل او بوده‌اند «یعلمهم و یزکیهم»، یا «یعلمهم الكتاب و الحکمة و یزکیهم» یا در جای دیگر می‌فرماید «یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة» اشاره به همین مقام است. علی‌ای حال، این دو بحث پس می‌شوند بحث‌های اساسی.

در بخش اول که «توحید چیست؟» ایشان مباحثشان را در دو بخش سامان می‌دهند: یک بخش توحید نظری است آن بحث متعارفی که در بسیاری کتاب‌ها به آن اشاره شده. سه مقام توحید ذاتی، توحید صفاتی و توحید افعالی به صورت مستوفای بحث شده. بعد از آن وارد بحث توحید عملی می‌شوند که حقیقت موحد شدن در اثر عینیت‌یابی و تحقیقی است که ساحت توحید عملی اتفاق می‌افتد. موحد شدن این است که انسان به مقام تزکیه بار یابد. قرآن وقتی که انسان را برای توحید عملی و توحید عبادی تربیت می‌کند روی بعد نظر هم بی‌تفاوت نیست. در واقع زمانی که می‌خواهد انسان را تربیت بکند هم به حکمت نظری او توجه می‌کند هم به حکمت عملی. لذا به تعبیر استاد قرآن جامع بین حکمت نظری و حکمت عملی است. علاوه بر این که معرفت عقلی و وحیانی را با هم دنبال می‌کند، شناخت عقلی و شناخت وحیانی که نقطه اوج و شهود تام نسبت به عالم هستی است را دنبال می‌کند که در ساحت حکمت نظری سامان پیدا می‌کند، از آن طرف به حکمت علمی هم توجه تام دارد لذا ایشان از باب شواهد، بسیار این شاید در بیان استاد جوادی آملی بسیار پررنگ است که ایشان این تعبیر را می‌فرمایند که در

قرآن زمانی که می‌خواهد برّ و نیکی را معرفی بکند، به جای معرف بر و نیکی در آیه شریفه‌ای که می‌فرماید «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» به جای این که بر و نیکی را معرفی کند ابرار را معرفی می‌کند «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» وقتی که می‌خواهد برّ را توضیح بدهد ابرار را معرفی می‌کند و این که ابرار چه کسانی هستند. چون قرآن یک کتاب علمی و دانشی صرف نیست که بخواهد مثلاً مفهوم برّ و صلاح و حسن و اینها را تبیین بکند بلکه در مقام بیان اسوه و قدوه در سیر و سلوک عملی انسان است. یا مثلاً آنجاهایی که به توحید نظری دارد اشاره می‌کند به وحدانیت خدا دارد اشاره می‌کند، آنجا صحبت از سیر و سلوک و گرایش‌های قلبی و معامله انسان با خداست که آن برهانی که در داستان حضرت ابراهیم آمده و حضرت استاد آن را در کتاب «تبیین براهین اثبات خدا» تحت عنوان «برهان محبت» ذکر کرده‌اند «انی لا احب الاقلین» که وقتی بحث یک بحث نظری است در مورد اثبات خداوند و این که واجب الوجود کیست و مبدأ عالم هستی کیست، صحبت از محبت است که حضرت ابراهیم می‌فرماید «انی لا احب الاقلین» که اینجا آن محل درهم آمیختگی سلوک نظری و سلوک عملی است و جمع بین حکم نظری و حکمت عملی است. یا آنجایی که قرآن وقتی از قول جناب لقمان یاد می‌کند که فرزند خودش را نصیحت می‌کند «يَا بُنَيَّ لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ» به خدا شرک نوز که یک بحث ناظر به حوزه توحید نظری است که خداوند شریک ندارد و نباید برای خدا شریک اخذ بکنیم، به دنبالش بحثی از حکمت عملی مطرح می‌شود: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» که بحث ظلم از مباحث عقل عملی و مباحث حوزه حکمت عملی است. در کنار آن، قرآن وقتی که توحید را می‌خواهد بیان بکند، به عالی‌ترین و رساترین براهین، آن را متکی می‌کند مثل آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» که جزء رساترین آیاتی است که الآن وارد آن بحث نخواهیم شد.

علی‌ایّ حال می‌فرماید آن که به سلوک عملی انسان مرتبط است مقوله توحید عملی است و از قضا آنجایی که مورد تنش و مورد وقوع لجاجت‌های مختلف و مقاومت‌های مختلف قرار گرفته در طول تاریخ، مال حوزه توحید عملی است و الا در حوزه توحید نظری، یک جاهایی مشرکان با انبیای الهی با هم توافق دارند. با خود آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم قرآن وقتی یاد می‌کند «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» حتی در توحید خالقی هم مشکلی ندارد یعنی توحید ذاتی، توحید صفاتی و توحید افعالی، توحید در خالقیت، اینها مسأله‌ای است حل‌شده. معلوم می‌شود که مشکل در حوزه توحید عبادی و توحید عملی و توحید ربوبی است.

لذا قرآن وقتی که طاغوت و کسانی را که در مقابل توحید عملی ایستاده‌اند، معرفی می‌کند، هم به اصنام و اوثان اشاره می‌کند هم به طواغیت بیرونی مثل فراعنه و اکاسره و قیصره اشاره می‌کند، و هم به طواغیت درونی و بت‌های درونی که هوای نفس است که تحت عنوان اَلطُّفَهَا الهوی» در کلمات بزرگان آمده و علامه استاد جوادی آملی هم به آن اشاره می‌کند که رقیق‌ترین و لطیف‌ترین اصنام و بت‌ها هوای نفس انسان است

علی‌ایّ حال، ما وقتی که بخواهیم توحید را معنا بکنیم در تعبیر استاد، عصاره توحید عبارت است از همین آیه «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» عبادت خدا و نفی غیر. عبادت ذات پروردگار و نفی عبودیت غیرخدا با همه مراتب خودش. یعنی غیرخدا فقط اصنام و اثنان یا بت‌ها نیستند، فقط طواغیت نیستند بلکه شامل آن مراتب رقیقه که نفسانیت و انانیت خود انسان است، هواهای نفسانی، شامل آنها هم می‌شود هر چه که غیرخداست. و بعد به تعبیر ایشان اینها هم این تعبیر «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» که در جاهای مختلف قرآن آمده از جمله در سوره نور آیه ۵۵، آنجا که وعده استخلاف نهایی مؤمنان در روی زمین را داده که: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» به این دو عنصر و گزاره به شکل دیگری اشاره کرده که تمدن اسلامی، تمدن نهایی اسلامی که وعده الهی نسبت به مؤمنان است وقتی محقق بشود، «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» وقتی که این را اشاره می‌کند، بعد می‌فرماید که «يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» آن تمدن، آن وعده الهی وقتی که محقق بشود، فقط مرا عبادت می‌کنید و غیر مرا عبادت نمی‌کنید و به من شرک نمی‌ورزید که تعبیر استاد این است که این «يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» یا «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» که در برخی آیات دیگر قرآن آمده، عبارت از دو جمله نیست، یعنی قرآن دو مطالبه از ما ندارد که یکی اش دعوت به توحید الهی باشد و دیگری دعوت به نفی شرک و نفی عبادت اصنام و بت‌ها باشد بلکه بیش از یک حقیقت وجود ندارد و آن همان توحید خالص است. عبادت خالص و بی‌شائبه برای خدا در دلش هم جنبه اثباتی وجود دارد هم جنبه نفی و سلب. این همان چیزی است که در زبان حکمت ما از آن به «جمع بین تشبیه و تنزیه» تعبیر می‌شود یعنی در دل جمله «لا اله الا الله» که خلاصه و موجز عبارت «يعبدونني و لا يشركون بي شيئا» است. «لا اله الا الله» موجز «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» است و این یک حقیقت است و آن هم عبارت است از آن وجود ذات پروردگار که ملائم با فطرت انسان است و انسان، مفطور با این توحید و عبادت خالص خلق شده، مفطور بر این توحید است و مابقی نه، و نفی می‌شود. آن نفی، چیزی غیر از همین خلوص در

توحید پروردگار و عبادت ذات حق نیست لذا اینجا حکایت از دو گزاره نیست که مکمل هم باشند بلکه «لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» در واقع، عبارة اخرای «وَاعْبُدُوا اللَّهَ» است. «ایک نعبد» اگر به معنای دقیق خودش محقق بشود، نفی طواغیت در درونش وجود دارد و از قضا به تعبیر ایشان می‌گوید چون دین روی یک چنین عنصری پافشاری می‌کند، در طول تاریخ، محل نزاع‌ها و لجاجت‌ها و دشمنی‌های طواغیت و مورد هجمه قرار گرفته، خود انبیاء و رسولان، نائبانشان، اوصیانشان و اولیانشان در معرض تهدیدات قرار گرفتند «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ» اشاره به همین است که نزاع‌ها و قتال‌های مفصلی در طول تاریخ، بین انبیای الهی و طاغوت‌های زمان و مستکبرین زمان، وجود داشته، نکته اساسی‌اش روی همین عنصر است، چون دین دارد دعوت می‌کند به یک حقیقت، و آن هم این است که عبادت خالص و بی‌شائبه ذات پروردگار. لذا نفی هر نوع، ایشان می‌فرماید ثمره این توحید، یک حریت و وارستگی برای انسان‌ها به ارمغان می‌آورد؛ یعنی دیگر حاضر نیست نه استعباد را بپذیرد، نه استکبار را بپذیرد و نه استعمار را بپذیرد. نه زیر یوق کسی خواهد رفت، نه اطاعت غیرخدا خواهد کرد الا آن کسی که اطاعت او اطاعت خدا باشد یعنی در طول اطاعت پروردگار باشد.

ما می‌خواستیم وارد حوزه نظام اجتماعی اسلام از منظر آیت الله جوادی هم بشویم و بحثش را قصد داشتیم توضیح بدهیم، همچنین نظام سیاسی از منظر استاد جوادی آملی، که به آن نرسیدیم. خود توحید عملی هم در بیان ایشان در دو ساحت جهان تکوین و جان تشریح، قابل تبیین و توضیح است که آنی هم که اساسی است و برای عبودیت انسان مؤثر است، توحید عملی است که در ساحت تشریح مطرح است و قداست بسیار ویژه‌ای هم در قرآن دارد که إن شاء الله در یک فرصت دیگری باید به آن پردازی.

سؤال: مباحثی که شما مطرح کردید در خصوص آیت الله جوادی، جنبه انقلابی ایشان مغفول ماند.

جواب: این را من حدس می‌زنم که دوستان با تأخیر به جلسه ما ملحق شده‌اند ما در مقدمه بحثی که داشتیم از قضا در توصیف متفکرانی که برای اخذ نظام فکری و معرفتی به سراغشان می‌رویم، مهم‌ترین جنبه‌ای که در آنجا بود، حضور و بروزشان در حرکت‌های اجتماعی بود و بزرگ‌ترین حرکت اجتماعی در عصر حاضر، انقلاب اسلامی است. این را در آنجا مفصل توضیح دادم و شاخصه انقلابی بودن و این‌که مؤثر در حدوث و بقای انقلاب باشند و همچنین ثبات قدم در عرصه انقلابی‌گری داشته باشند را در مقدمه عرض کردم. شما مراجعه کنید. اصلاً ما این را

مغفول نمی‌دانیم. آیت الله جوادی آملی کسی است که حضرت امام وقتی که می‌خواهد پیام انقلاب را به جهان برساند یا حداقل به دنیای شرق و دنیای سوسیالیسم منتقل بکند، یکی از چهره‌های برجسته‌ای که حامل پیام حضرت امام به رهبر شوری سابق هست، آیت الله جوادی آملی است و این نه فقط به خاطر چهره علمی ایشان بلکه به خاطر فهم و بصیرت نافذی است که ایشان در حوزه انقلابی‌گری دارند که من توصیه می‌کنم حتما کتاب «رسالت قرآن» ایشان را بخوانند. آنجا ایشان یک گزارش مفصل از ملاقاتشان با رهبر شوروی، گورباچف داده‌اند و مباحث عمیقی در آنجا طرح شده که إن شاء الله ملاحظه خواهید کرد.

سؤال: با توجه به بیاناتی که از حضرت آیت الله جوادی آملی پخش کردید، آیا ایشان اصول موجود را توانمند در تفقه در دین می‌دانند یا خیر؟ اگر نه، ایشان در توانمندسازی این اصول در تفقه در دین، دستاوری داشته یا فعالیتی انجام داده‌اند؟

جواب: خب این یک بحثی است که خارج از موضوعی است که ما می‌خواهیم به آن، توجه پیدا بکنیم. بصیرتی که در حوزه نظام فکری هست، کسانی که به مباحث فقهی و اصولی حضرت آیت الله جوادی آشنا باشند، و خصوصاً تقریرات اصولی که از حضرت امام نقل شده، ایشان در درس‌های ققه ایشان هم اگر حضور پیدا کرده باشند عزیزان، ایشان نظریات بسیار نابی در این عرصه دارند و در بحث کارآمدی و به روزرسانی نرم‌افزار اصول فقه، حرف‌های بسار نابی دارند که در فضای تحولی، فوق العاده می‌تواند منشأ اثر باشد. بعضی از کلیدواژه‌هایی که ایشان در بحث تحول علم اصول برای این که متناسب با مقتضیات زمان باشد، فوق العاده می‌تواند گره‌گشا باشد برای مباحثی که از این دست، قابلیت طرح دارد.

سؤال: آیا دین اسلام تعریف خاصی از علم و طبقه‌بندی علم دارد؟

جواب: خب بحث علم دینی جزء مباحثی بود که می‌خواستیم به آن پردازیم یعنی در ضمن مباحث هم آورده بودیم و بحث مفصلی است. من این را ارجاع می‌دهم عزیزان خودشان مراجعه کنند به کتاب‌های مختلفی که علامه جوادی آملی در این زمینه دارند، کتاب منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، کتاب «شریعت در آیین معرفت»، نظری ایشان در حوزه علم دینی، مفصل بیان شده ضمن این که در کتاب تفسیر «تسنیم» که آنجا خیلی مفصل‌تر و به تناسب در جاهای مختلف در مباحث تفسیری، گریزهایی به بحث علم دینی زده‌اند. اخیراً هم یک سری

پژوهش‌های جدیدی در جمع آوری نظریات علم دینی علامه جوادی آملی صورت گرفته که می‌توانید مراجعه کنید هم مقالات و هم کتاب‌های مختلفی که هست.

سؤال: امکانش هست بفرمایید حضرت علامه چطور به این سبک از تفسیر رسیده است؟

جواب: سبک تفسیری آیت الله جوادی آملی، در واقع خودشان شاگرد علامه طباطبایی بودند. همان طور که مستحضر هستید علامه طباطبایی مباحث تفسیری‌شان در ابتدای امر به دو جلد شاید منحصر می‌شد زمانی که دو شاگرد بسیار عالی‌قدر و بزرگوار به نام شهید مطهری و آیت الله جوادی به درس تفسیر ایشان ملحق شدند، مباحث ایشان گسترده و مفصل شد تا به آن بیست جلدی که معرف محضر شماسست، منجر شد. این سبک تفسیری‌شان در بخش زیادی، مدیون تنفس در اتمسفر فکری و عملی، و سلوک تفسیری علامه طباطبایی بوده و لذا در مقدمه بحث عرض کردم که مبنای کار تفسیری ایشان بر اساس همان سبک تفسیر قرآن به قرآن است و این را در جلد اول «تسنیم» مستدل کرده‌اند و بیان مستوفایی در آنجا دارند که عزیزان می‌توانند مراجعه کنند. حتما من توصیه می‌کنم در بحث‌های تفسیری، مقدمه جلد اول «تسنیم» را بخوانید که به نوعی دورنمای حرکت تفسیری ایشان در کل مجلدات هست همان طور که مقدمه کتاب «المیزان» هم واجد همین بسیار زیادی است. ایشان این را در همین مقدمه «تسنیم» جلد اول، توضیح داده‌اند تفسیر قرآن به قرآن را، و شواهد و قرائن این که این سبک تفسیری حضرات معصومین و اهل بیت (علیهم السلام) بوده و اهل بیت به ما یاد داده‌اند که این گونه سراغ قرآن برویم. بعد در همانجا ایشان توضیح داده‌اند که به چه دلیل ما باید به سراغ نقل برویم و به چه دلیل باید از روایات استفاده کنیم و چگونه باید از روایات استفاده کنیم؟ روایات اهل بیت (علیهم السلام) که شارح قرآن محسوب می‌شوند، یک اسلوب ویژه‌ای دارد و این طوری نیست که انسان سراغ هر روایتی برود و یک روایت را بر دارد و بخواهد آیه قرآن را با او معنا بکند. چنین کاری پسندیده نیست بلکه یک اصولی دارد که ایشان در آنجا منهجش را ذکر کرده. همچنین نحوه استفاده از عقل و روش تفسیری قرآن به واسطه عقل را هم در آنجا توضیح داده‌اند مفصلش را که الآن دیگر مجال ورود به این بحث نیست. عذرخواهم اگر نتوانستیم مباحث را به نحو جامعی که مد نظرمان بود، خدمت عزیزان مطرح کنیم. فرصت هم فرصت واقعا اندکی بود و مجبور شدیم مباحث را مقداری با سرعت بیان بکنیم که حداقل با امهات اندیشه کلان حضرت آیت الله جوادی آملی اشاره بکنیم گرچه واقعا خود را قاصر

می‌بینم. اول جلسه هم عرض کردم شخصیت بزرگ و حکیم عالی‌قدری مثل آیت الله جوادی آملی را که عمرشان را در راه نشر حقائق و معارف دینی صرف کرده‌اند و بزرگ‌ترین برکت زندگی ایشان تفسیر جامعی است که ایشان از قرآن ارائه کرده‌اند و شاگردان بسیار زیادی هم در این مسیر، تربیت شدند. عذرخواهیم از این‌که ما اسائه ادب کردم و وارد این عرصه شدیم. خداوند إن شاء الله وجود نازنین این حکیم بزرگوار را برای حوزه‌های علمیه و برای انقلاب اسلامی محفوظ نگه بدارد إن شاء الله. از همه دوستان هم التماس دعا داریم. خداوند إن شاء الله رهبر فرزانه انقلاب، مقام معظم رهبری را هم سالم و موفق و منصور بدارد و به دست ایشان إن شاء الله پرچم انقلاب اسلامی به دست مبارک حضرت ولی عصر، امام زمان (علیه السلام) تحویل داده بشود.

«و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»